**انترناسیونال ۶۳۶**

**حمید تقوایی**

**نقد طبقاتی داعش!**

اسلاوی ژیژک فیلسوف مشهور مارکسیست بدنبال حمله تروریستی پاریس در مقاله ای سال جاری را چنین ارزیابی میکند: در نیمه اول سال ٢۰۱٥ اروپا درگیر یک مبارزه رهائی بخش بود (سیریزا و پودومس) و در نیمه دوم بخاطر موج پناهندگان به اروپا مبارزه طبقاتی به عقب رانده شد و جای خود را به موضوع "انسانی" دفاع از پناهندگان و مفهوم لیبرالی انعطاف و همبستگی داد. او میگوید بعد از حمله پاریس حتی این دوره نیز بپایان میرسد و تحت الشعاع مخالفت ساده نیروهای دموکرات با نیروهای ترور قرار میگیرد. او فراخوان میدهد که بیائید به مبارزه طبقاتی بازگردیم.

به نظر من ما اکنون، در آخرین ماههای ٢۰۱٥، در مرکز یک تقابل طبقاتی حاد قرار گرفته ایم. اگر از مبارزه طبقاتی درکی سطحی و مکانیکی نداشته باشیم آنگاه فهم این واقعیت چندان مشکل نخواهد بود که یکی از مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی در دوره ما مساله اسلام سیاسی است. نیروهای اسلام سیاسی - از جمهوری اسلامی تا حزب الله و حماس و از بوکوحرام تا الشباب و داعش و غیره- ضرورت وجودی خود را از سیاست بورژوازی عصر ما میگیرند. ایدئولوژی اسلام سیاسی به هزار و چهارصد سال قبل متعلق است اما سیاست آن ریشه در قرن بیست و یکم دارد.

**از کمربند سبز تا محور شر**

از نظر تقویمی تاریخچه اسلام سیاسی دوره ما از استراتژی کمربند سبز آمریکا شروع میشود. خمینی و طالبان دو نیروئی بودند که دولت آمریکا در ایران دستخوش انقلاب ٥7 و افغانستان متعلق به کمپ شوروی بجلو راند (طالبان تماما بوسیله پنتاگون و سی آی ساخته شد) تا از قدرتگیری چپ و بسط نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری کند. هیلاری کلینتون به صراحت و روشنی دقایق این سیاست را توضیح میدهد و تا آنجا که به فروپاشی شوروی مربوط میشود این سیاست را موفق ارزیابی میکند. او در عین حال در مورد تقابل امروز بین نیروهای اسلامی و دولتهای غربی میگوید ما اکنون داریم کشته خودمان را درو میکنیم. به این ترتیب اسلام سیاسی، دیگر نه تحلیلا بلکه تحقیقا و بر اساس گفته های مقامات دولتی آمریکا، مستقیما در کشاکش بین اردوگاه غرب و بلوک شوروی ساخته و پرداخته شده و بجلو رانده میشود. با فروپاشی شوروی این نقش ابزاری اسلام سیاسی بپایان میرسد اما نیروهای اسلامی صرفا به این خاطر که آمریکا در جنگ سرد پیروز شده به خانه نمیروند. برای آنان پیروزی به معنی رسیدن به حکومت و قدرت دولتی و تشکیل یک کشور و دولت اسلامی است. نیروهای اسلامی، که مهمترین آنها در آن دوره عبارتند از طالبان و جمهوری اسلامی و حزب الله و حماس، تلاش میکنند تا خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی را با بجلو راندن پان اسلامیسم و بر پائی دولتهای اسلامی (از جمله در جمهوریهای مسلمان نشین شوروی سابق) پر کنند. از سوی دیگر دولت آمریکا که با فروپاشی کمپ شرق صندلی رهبری "جهان آزاد" و هژمونی اش برکمپ غرب را در خطر میبیند در وجود دولتها و نیروهای اسلامی دشمن جهانی تازه ای برای به رخ کشیدن عضله های نظامی اش و عرض اندام بعنوان تنها ابر قدرت جهان پس از جنگ سرد می یابد. جنگ خلیج در زمان بوش پدر و سپس تهاجم به افغانستان و عراق فرازهائی از این استراتژی مقابله با "محور شر" برای تثبیت هژمونی آمریکا هستند. به این ترتیب در اولین سالهای پس از فروریختن دیوار برلین اسلام سیاسی که در آخرین سالهای جنگ سرد نقش ابزاری در مقابله با "امپراتوری شر" داشت، اکنون موقعیت جدیدی می یابد و به جای امپراتوری فروپاشیده، رو در رو با غرب قرار میگیرد.

**اسلام سیاسی: پرچم سهم خواهی بورژوازی عرب**

اما اسلام سیاسی تنها محصول سیاست خارجی آمریکا و متحدینش - ابتدا در مقابله با شوروی و سپس بعنوان نیروئی برای توجیه میلیتاریسم هژمونی طلبانه آمریکا- نیست. اسلام سیاسی در استراتژی بورژوازی عرب نیز ضرورت و مطلوبیت ویژه خود را دارا است. بورژوازی عرب در تمام طول قرن گذشته بدنبال کسب جایگاه و سهم "درخور" خود در سیاست و اقتصاد جهانی بوده است. با فروپاشی امپراتوری عثمانی بعد از جنگ جهانی اول و بویژه با تاسیس دولت اسرائیل بدنبال جنگ جهانی دوم بورژوازی عرب - و کلا باید گفت بورژوازی کشورهای اسلامزده - هر چه بیشتر به حاشیه رانده شد. بورژوازی عرب خواهان آنست که با توجه به منابع ثروت- بویژه نفت- و جمعیتی که نمایندگی میکند (حدود شصت برابر جمعیت اسرائیل) سهم بیشتری در سیاست و اقتصاد جهانی داشته باشد. در دوره ای ناسیونالیسم عرب - بعثیسم و ناصریسم و جنبش الفتح- پرچم این سهمخواهی بود و بورژوازی عرب بویژه آینده خود را در تعلق به کمپ شوروی و مدل "راه رشد غیر سرمایه داری" جستجو میکرد. این افق با فروپاشی شوروی کاملا کور شد، ناسیونالیسم عرب در هر دو شاخه چپ و راست خود، کاربرد و مطلوبیتش را از دست داد و جای خود را به اسلامیسم سپرد. به این ترتیب در تحلیل نهائی جنبش اسلام سیاسی از همان بدو تولد خود جنبشی برای تحصیل سهم اقتصادی و سیاسی بورژوازی عرب - و در سطح وسیعتری بورژوازی کشورهای اسلامزده - در سطح منطقه و جهان بوده است. فروپاشی شوروی تنها اسلام سیاسی را بجلو نراند بلکه با درهم شکستن بالانس سیاسی و بلوکبندیهای سنتی دوره جنگ سرد بویژه در خاورمیانه شرایط مساعدی برای ادعاهای کشورداری و دولتمداری و نمایندگی کردن مسلمانان در برابر شیطان بزرگ بوجود آورد. این فضای سیاسی بویژه پس از نافرجامی استراتژی هژمونی طلبی میلیتاریستی آمریکا و به گل نشستن ماشین نظامی اش در خاورمیانه بمراتب تشدید شد و اجازه داد نیروئی مانند داعش پرچم خلافت اسلامی را بلند کند و به سرعت رشد کند.

**داعش: اسلام سیاسی در فاز خلافت**

معمولا دولتها و رسانه ها و صاحبنظران غربی داعش را نیروئی ایدئولوژیک و ارتدوکس تر از سایر نیروهای اسلامی معرفی میکنند. و یا آنرا نیروئی که شاخه سنی اسلام سیاسی را در برابر شاخه شیعی نمایندگی میکند، قلمداد میکنند. گوئی جنگ داعش با دیگر نیروها اسلامی جنگی بر سر تفاسیر و تعابیر مختلف اسلامیون از قرآن و حکومت پیغمبر در صدر اسلام است. اما حقیقت چیز دیگری است. داعش یک نیروی سیاسی است که کفرستیزی و جنگ او با دیگر شاخه های اسلام سیاسی نیز مبنا و دلیلی کاملا سیاسی دارد. داعش محصول شکست استراتژی هژمونی طلبانه آمریکا است و از اینروهدف خود را نه آمریکا ستیزی و ضربه زدن به شیطان بزرگ - و نماینده منطقه ایش اسرائیل- بلکه دولتها و نیروهائی قرار داده است که مانع واقعی بر سر کسب نفوذ و سلطه منطقه ای او هستند. داعش محصولی را درو میکند که القاعده و طالبان و نیروهای اسلامی ضد آمریکائی در دوره قبول کاشته اند اما داعش برخلاف القاعده یک نیروی پارتیزانی نیست، بلکه یک نیروی حکومتی است با سرزمین و ارتش و قوانین و "خلافت" ویژه خودش. داعش نسب خود را نه به زخم خونین فلسطین و دادخواهی "مستضعفین قدس" از اسرائیل و آمریکا بلکه به آخرین خلافت اسلامی - امپراتوری عثمانی میرساند- و خیال احیای امپراتوری عثمانی را در سر میپروراند؛ و از این نقطه نظر به نوعی رویاهای ممنوعه اردوغان را نیز نمایندگی میکند.

تکفیری بودن داعش امری ایدئولوژیک نیست بلکه امری کاملا سیاسی و ناشی از رقابتهای منطقه ای او با دیگر دولتها و نیروهای اسلامی است. دولت عراق و سوریه از تکه پاره شدن امپراتوری عثمانی بعد از جنگ اول بوجود آمدند و داعش این تقسیمبندی را برسیمت نمیشناسد. او میخواهد ژئوپلتیک منطقه را بر اساس خلافت مدل صدر اسلام و منطبق بر امپراتوری عثمانی دویست سال قبل - تغییر بدهد. و این در خاورمیانه به آتش و خون کشیده شده، در منطقه ای که حتی آمریکا و شرکایش در فکر ترسیم مجدد مرزها هستند، از نقطه نظر بورژوازی منطقه - بویژه در عربستان و ترکیه و امیرنشینهای خلیج- امری نه تنها مجاز بلکه یک آلترناتیو ممکن و مطلوب به نظر میرسد. حتی خلافت اسلامی مورد نظر داعش ربط چندانی به ایدئولوژی اسلامی و تعالیم قرآنی ندارد. این ایدئولوژی و تعالیم قرنها است وجود دارد اما امروز - در دهه آخر قرن بیست و آغاز قرن بیست و یکم- برای بورژوازی موضوعیت و مطلوبیت سیاسی پیدا کرده است. دولت و خلافت اسلامی موضوعیت و ربط سیاسی خود به شرایط امروز را از بحران حکومتی بورژوازی در منطقه و در دنیا کسب میکند. همانطور که فحشا، قدیمی ترین شغل تاریخ، امروز بقای خود را مدیون سودآوری کالای سکس در بازار سرمایه داری است، خلافت نوع داعش نیز ضرورتش را از بحران حکومتی سرمایه داری امروز اتخاذ میکند.

**جایگاه داعش در سیاست خاورمیانه ای غرب**

امروز بعد از حمله وحشیانه پاریس تبلیغات ضد داعشی و تاکید بر مقابله نظامی شدید تر علیه داعش از جانب دولتها غربی بالا گرفته است. اما واقعیت اینست که داعش نقش ویژه ای در پیشبرد سیاستهای آمریکا و متحدینش در منطقه ایفا میکند. از همان ابتدا به داعش برای تسویه حساب سیاسی با دولت مالکی اجازه رشد دادند و تا امروز آمریکا و متحدینش رابطه کجدار و مریزی را با داعش به پیش میبرند. دولت آمریکا ائتلافی مرکب از 65 کشور را علیه داعش سر هم کرده است اما در عمل دو نیروی اصلی این ائتلاف در منطقه یعنی ترکیه و عربستان سعودی بیشتر حامی داعش هستند تا علیه او. واقعیت آنست که در بلوکبندیهای منطقه ای داعش به کمپ اسلام سیاسی مورد قبول سیاستهای منطقه ای غرب - بلوک ترکیه -عربستان سعودی در مقابل بلوک سوریه- روسیه- جمهوری اسلامی متعلق است و این واقعیت در ظهور و رشد داعش نقش تعیین کننده ای ایفا کرده است. ازین نقطه نظر داعش را نظیر طالبان در افغانستان باید محصول سیاستهای منطقه ای دولت آمریکا بحساب آورد و نه نقطه مقابل این سیاستها. سیر تحولات آتی و درگیری داعش با دول غربی به هر جا برسد در این واقعیت تغییری داده نخواهد شد. شاید بیست سال بعد هیلاری کلینتون دیگری در کتاب خاطراتش توضیح بدهد که چطور استراتژیستهای آمریکائی به نیرویی نظیر داعش پر و بال دادند وآنرا در خدمت اهداف ژئوپلتیکی خود در خاورمیانه بکار گرفتند.

**تقابل تمدنها یا تقابل ارتجاع بورژوائی با مدنیت پرولتری؟**

دولتها و اتاقهای فکر و رسانه های غربی معمولا تقابل غرب با نیروهای جنبش اسلام سیاسی - و بویژه امروز با داعش - را بروز و نمودی از تقابل تمدنها و برخورد فرهنگها قلمداد میکنند و راه حل را در بهترین حالت در دیالوگ و گفتگوی تمدنها، انعطاف پذیری و تحمل فرهنگ دیگران و غیره میدانند. این بینش خود جزئی از صورت مساله اسلام سیاسی در دوران ما است. این نظریه بخشی از دکترین عمومی تر پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی و مالتی کالچرالیسم است که شهروندان را به گروههای مختلف مذهبی و قومی و نژادی تقسیم میکند و جوامع را ملقمه ای از این بخشهای فرهنگی مذهبی- قومی- نژادی مختلف میداند. نیروهای اسلامی خود چنین اعتقاداتی ندارند - آنها فرهنگ قرون وسطائی "محق دانستن خود و شیطانی بودن دیگران" را نمایندگی میکنند- اما این دکترین پست مدرنیستی اجازه میدهد اسلامیون توجیه فلسفی اجتماعی استراتژیک امروزی و "غرب پسند" ای برای اهداف و سیاستهای فوق ارتجاعی و عهد دقیانوسی خود پیدا کنند. اگر ارزشهای جهانشمولی وجود ندارد، اگر انسانیت و خوشبختی و تمدن امری نسبی است، اگر سیاست و جوامع و دولتها برحسب مذهب و قومیت و نژاد تعریف میشوند، پس دولتها و جوامع اسلامی نیز کاملا موجهند و نیروهای اسلامی میتوانند مدعی شوند مسلمانان و جوامع اسلامی و "تمدن اسلامی" را در برابر "تمدن غربی" نمایندگی میکنند. پست مدرنیسم در واقع در را چهار طاق برای فلسفه و جهانبینی مذهبی و دکترین اجتماعی سیاسی فئودالی و قرون وسطائی باز میگذارد. زمانی بورژوازی جوان و انقلابی در غرب با پرچم روشنگری و اته ئیسم و سکولاریسم و جامعه مدنی بجنگ دولتها و جوامع عشیرتی- مذهبی قرون وسطائی رفت. پست مدرنیسم بورژوایی عقب نشینی از آن ایده ها و رجعت به ارتجاع قرون وسطائی است. اسلام سیاسی فرزند خلف این رجعت بدوران ماقبل مدنیت و مدرنیسم است. تصور کنید یک نوجوان از یک خانواده مهاجر از یک کشور اسلامزده را که در "جامعه" ویژه خود در لندن و یا پاریس زندگی میکند و مدام بوسیله تبلیغات رسمی و مسلط بر جامعه هویت قومی و مذهبی اش برجسته میشود و فرهنگ و اعتقادات اسلامی اش - یا به عبارت بهتر اسلامی که به او نسبت داده اند- از حجاب اجباری دختر بچه ها گرفته تا دادگاههای شریعه و از بیحقوقی و تحقیر مفرط زنان تا مناسک و مراسم محرم و رمضان و عید قربان و تا زجرکش کردن حیوانات بعنوان ذبح شرعی و غیره و غیره- بعنوان "تمدن" خاص او برسمیت شناخته میشود و در مدارس و مساجد اسلامی جار زده میشود. آیا طعمه ای بهتر از این میتوان برای یارگیری و عضوگیری گروههای تروریستی نظیر داعش ساخته و پرداخته کرد؟

به نظر من خط بین فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی کشیده نمیشود؛ خط واقعی را باید بین عقاید ارتجاعی و قرون وسطائی پست مدرنیسم و فرزند خلفش اسلام سیاسی از یکسو و تمدن و فرهنگ جهانشمول انسانی از سوی دیگر ترسیم کرد. امروز این فرهنگ انسانی را هیچ دولت و نیروی بورژوائی از احزاب راست گرفته تا لیبرال و دموکرات و چپ بورژوائی نمایندگی نمیکند. پرچم انسانیت و ارزشهای جهانشمول انسانی تماما در دست پرولتاریا است. بورژوازی از ایده های انقلابی عصر انقلاب صنعتی تماما عقب نشسته و به مذهب و به دکترین و فلسفه سیاسی - اجتماعی جوامع قرون وسطائی روی آورده است. این اساس و رکن نظری- فلسفی- اجتماعی بحران حکومتی بورژوازی جهانی در عصر ما است.

مرزها را باید طبقاتی کشید. خطها واقعا بین یک درصدیهای سرمایه دار و نود و نه درصدی های کمپ کار کشیده شده است. امروز مدنیت بوسیله جنبش ضد مذهب و ضد دولتهای قومی مذهبی که اکنون بیش از سه ماه است در عراق جریان دارد، نمایندگی میشود. مدنیت بوسیله هزاران زن و جوانی نمایندگی میشود که یک روزقبل از حمله تروریستهای اسلامی به مردم پاریس، در کابل به خیابانها ریختند و در دفاع از "جنبش نو و نظم نو" شعار دادند. انسانیت بوسیله مردم کوبانی نمایندگی میشود که نیروهای داعش را شکست دادند و به عقب راندند و بوسیله مردم ایران نمایندگی میشود که سالهاست علیه جمهوری اسلامی پیگیرانه مبارزه میکنند. جنبش چارلی ابدو در اوایل امسال بروز همین جنبش انسانی در غرب بود.

به گفته نقل شده از ژیژک در ابتدای این نوشته برگردیم. او بدنبال کشتار تروریستی مردم پاریس خواهان بازگشت به مبارزه طبقاتی است. این مبارزه هم اکنون در منطقه در جریان است. امثال ژیژک باید به این مبارزه بازگردند. وظیفه کمونیستهائی نظیر ژیژک معرفی کردن و نمایندگی کردن این مبارزه در ابعاد جهانی و تلاش برای جلب حمایت و همبستگی مردم غرب و جهان از این مبارزات است. امروز مقابله کمونیستی با اسلام سیاسی در محور مبارزه میان کمپ کار و سرمایه در سراسر جهان قرار دارد.